



دکتر قدرت الله طاهری

مبانی و شیوه‌های پژوهش در زبان و ادبیات فارسی



مبانی و شیوه‌های پژوهش در

زبان و ادبیات فارسی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

-
- | | |
|--|-------------------------|
| طاهری، قدرت‌الله، ۱۳۴۳- | سرشناسه |
| مبانی و شیوه‌های پژوهش در زبان و ادبیات فارسی/قدرت‌الله طاهری. | عنوان و نام پدیدآور |
| اصفهان: نشر خاموش، ۱۳۹۹. | مشخصات نشر |
| س، ۴۷۴ ص: ۱۴/۵؛ ۲۱/۵ س.م. | مشخصات ظاهری |
| 978-622-694236-2 | شابک |
| فیبا | وضعیت فهرست نویسی |
| کتابنامه: ص. ۴۶۵-۴۵۱. | یادداشت |
| نمایه. | یادداشت |
| ادبیات فارسی -- تحقیق -- روش‌شناسی | موضوع |
| Persian literature -- Research -- Methodology | موضوع |
| PIR۳۳۲۰ | رده بندی کنگره |
| ۸۰/۷۲ فا | رده بندی دیویی |
| ۶۱۹۹۵۸۷ | شماره کتابشناسی ملی |
| فیبا | اطلاعات رکورد کتابشناسی |
-

مبانی و شیوه‌های پژوهش در
زبان و ادبیات فارسی

دکتر قدرت‌الله طاهری

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی





خاموش

نام کتاب:	مبانی و شیوه‌های پژوهش در زبان و ادبیات فارسی
تصحیح و تحقیق:	دکتر قدرت‌الله طاهری
طرح جلد:	علی خفاجی
صفحه‌آرایی:	آتلیه گرافیک نشر خاموش
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:	غزال، خسروی و بوستان‌منش
چاپ / شمارگان:	اول ۱۴۰۰ / ۳۰۰ نسخه
قیمت:	۱۶۵۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۶۹۴۲-۳۶-۲

تمامی حقوق این اثر برای نشر خاموش محفوظ است.

ارتباط با نشر خاموش: ۰۹۱۲۰۱۷۸۱۹۴ | ۰۹۱۳۱۷۸۱۹۲۰

www.khamooshpub.ir | www.khamooshpub.com | @khamooshpubch

میدان کاج، بلوار سعادت‌آباد، کوچه هشتم (یمقویی)،
بعد از چهارراه اول، پلاک ۵، طبقه اول، واحد ۲

هرگونه کپی‌برداری، برداشت و اقتباس از تمام یا
قسمتی از این اثر، منوط به اجازه کتبی ناشر می‌باشد

مرکز پخش: پخش ققنوس، میدان انقلاب، خیابان منیری ج‌اوید (اردیبهشت)، بن بست مبین، شماره ۴

تلفن: ۰۶۶۴۰۸۶۴۰ / ۰۶۶۴۶۰۰۹۹

مرکز پخش: پخش چشمه، بلوار دماوند، بعد از سه راه تهران پارس بلوار اتحاد، اتحاد ۱۱، پلاک ۸

تلفن: ۰۷۷۷۸۸۵۰۲ / ۰۷۷۱۴۴۸۰۸ / ۰۷۷۱۴۴۸۲۱

مرکز پخش: پخش پیام امروز، خیابان لبافی‌نژاد، تقاطع خیابان فخر رازی، پلاک ۲۰۰، طبقه اول

تلفن: ۰۶۶۴۸۶۵۳۵ / ۰۶۶۴۹۱۸۸۷

فروشگاه: کتابفروشی توس، خیابان انقلاب، نبش خیابان دانشگاه، پلاک ۱۷۸

تلفن: ۰۶۶۴۶۱۰۰۷

قدردانی

گام‌های ابتدایی تألیف این اثر تقریباً از چهارده سال پیش؛ یعنی از زمانی که درس «سمینار» دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی را آغاز کردم، برداشته شد. در تکوین؛ نضج گرفتن و پالایش این متن، افراد زیادی نقش داشته‌اند. بر خود فرض می‌دانم قدردانی حق شناسانه خود را از همه بزرگواران اعلام کنم. بی‌تردید دانشجویان درس مذکور در دانشگاه‌های شهید بهشتی تهران و دانشگاه پیام نور (مراکز تهران، قزوین و کرج) طی این سال‌ها با پرسشگری‌ها، بحث‌ها و انتقادات خود موجب تکمیل مطالب و تغییر دید و دیدگاه بنده بوده‌اند و اعتراف می‌کنم که از همه آنان آموخته‌ام و قدردان دقت نظرهایشان هستم. اما این اثر، علاوه بر گروه کثیر دانشجویانم، مدیون لطف افراد زیر است؛ پیش‌نویس متن نهایی نوشته را دکتر احمد خاتمی، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی و رئیس محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی با وجود همه اشتغالات علمی و اجرایی فراوان مطالعه کردند و با نکته‌سنجی‌های عالمانه مرا بر لغزش‌های جزئی و کلی واقف نمودند. دکتر غلامحسین غلامحسین‌زاده، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی و رئیس محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس نیز متن را با دید عالمانه ملاحظه و اشکالات ساختاری و محتوایی آن را گوشزد کردند. دکتر محمد غلامرضایی، استاد برجسته گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی، بزرگ‌منشانه و استادانه سطر به سطر متن را به مطالعه گرفتند و از کلی‌ترین تا جزئی‌ترین معایب و کاستی‌های آن، همه را یادآور شدند. همچنین، دکتر عیسی امن‌خانی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گرگان و دکتر فؤاد مولودی، عضو هیأت علمی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) مرا از نقد و نظرهای سازنده خود بی‌نصیب نکردند. لازم به یادآوری است که

این اثر، ابتدا در سال ۱۳۹۵ به اهتمام نشر علمی منتشر شد. بعد از انتشار، گروه زیادی از خوانندگان از جمله دانشجویان عزیزم، متن را نقادانه مطالعه کردند و بخشی از اغلاط تایپی و اشکالات جزئی را متذکر شدند. اما دوتن از همکارانم دکتر رحمان مشتاق مهر و دکتر مصطفی گرجی با بزرگواری تمام متن را خوانده و اشکالات صوری - محتوایی آن را رفع کردند. در فاصله انتشار نوبت اول در آن بنگاه انتشاراتی تاکنون، چندبار دیگر متن را از نظر گذراندم و ضمن اصلاح مواردی که دوستان بزرگواریادآوری کرده بودند، خود نیز اشکالات را مرتفع و در پاره‌ای از موارد با رجوع به منابع دیگر، مباحث را منقح‌تر نمودم. باز بی‌مبالغه می‌گویم اگر نقدها و نکته‌سنجی‌های این بزرگواران نبود، بسیاری از لغزش‌های نهان و آشکار متن پیشین، چیزی جز شرمساری برایم به ارمغان نمی‌آورد. بنابراین، با تمام وجود و از صمیم قلب دستان پُرمهر و محبت آنان را می‌بوسم و بهترین‌ها را از خداوند متعال برایشان خواهانم. صفحه‌آرایی و تنظیم نهایی متن را سرکار خانم مریم مرندي با دقت تمام انجام داده‌اند. مراتب سپاس و قدردانی خود را از زحمات ایشان اعلام می‌کنم. همچنین، از اهتمام جناب آقای مجید شمس‌الدین، مدیر فرهیخته انتشارات خاموش برای چاپ و نشر مجدد این اثر تشکر می‌کنم.

فهرست

۵	قدردانی
۱۳	پیشگفتار
	فصل اول:
۱۹	علوم انسانی و علم ادبیات
۲۰	ماهیت علوم انسانی و تمایز آن با علوم طبیعی
۲۴	۱- از حیث موضوع
۲۷	۲- از حیث روش
۳۰	۳- از حیث محقق
۳۰	الف. انواع چشم اندازهای محققان (Perspectives)
۳۱	الف- ۱. زبان
۳۲	الف- ۲. جهان بینی، ایدئولوژی و نگرش علمی
۳۵	الف- ۳. وضعیت روان شناختی
۳۶	الف- ۴. اقلیم و منطقه جغرافیایی
۳۶	الف- ۵. جغرافیای انسانی (روستا، شهر و کلان شهر)
۳۷	الف- ۶. جنسیت
۳۷	الف- ۷. سن و سال و زمان
۳۹	ب. وحدت عالم و معلوم در علوم انسانی
۴۰	۴- از حیث نتایج و یافته ها (غایت مندی)
۴۳	تمایزات علوم انسانی با علوم طبیعی

۴۸	علم ادبیات
۶۳	پژوهشگر علم ادبیات
۷۲	یادداشت‌ها

فصل دوم:

۷۷	حوزه‌های پژوهشی زبان و ادبیات فارسی
۷۸	مقدمه
۸۰	حاکمیت نظام پارادایمی در حوزه‌های علمی
۸۶	شکل‌گیری غیررسمی و ابتدایی نظام‌های علمی در پژوهش‌های ادبی
۸۸	ضرورت گزینش زمینه پژوهشی در تحقیقات ادبی
۹۲	مشکلات طبقه‌بندی زمینه‌های تحقیقات ادبی
۹۵	نگاهی گذرا به تاریخچه حوزه‌های علمی پژوهش در ادبیات فارسی
۹۸	مهمترین زمینه‌های مطالعاتی در پژوهش‌های ادبی
۹۸	۱. نسخه‌شناسی و تصحیح متن
۱۰۱	۲. شرح و گزیده‌نویسی
۱۰۳	۳. مطالعات بلاغی و سبکی
۱۰۶	۴. مطالعات تاریخ ادبی
۱۰۹	۵. نگارش و تدوین مراجع ادبی
۱۱۱	۶. پژوهش‌های اسطوره‌شناختی و حماسی
۱۱۳	۷. مطالعات ادبیات غنایی
۱۱۴	۸. مطالعات ادبیات تعلیمی-تاریخی
۱۱۵	۹. مطالعات ادبیات عرفانی
۱۱۸	الف. متون خلاقه و تعلیمی مولانا
۱۱۹	ب. منابع علمی، عرفانی و تاریخی پیش و نزدیک به عصر مولوی
۱۲۰	ج. شرح‌های قدیم و جدید از مثنوی
۱۲۱	د. منابع علمی و پژوهشی معاصر
۱۲۴	۱۰. مطالعات زبانی (زبان‌شناسی و دستور زبان)
۱۲۶	۱۱. مطالعات نظریه و نقد ادبی
۱۲۸	الف. منابع ادبی خلاقه ^{۲۱}

۱۲۹	ب. آثار پژوهشی
۱۳۳	۱۲. مطالعات ادبیات معاصر (شعر و داستان)
۱۳۴	۱۳. مطالعات ادبیات تطبیقی
۱۳۷	۱۴. مطالعات بینارشته‌ای
۱۳۹	۱۵. مطالعات ترجمه
۱۴۲	۱۶. مطالعات ادبیات کودک و نوجوان
۱۴۴	۱۷. مطالعات ادبیات عامه
۱۴۶	یادداشت‌ها

فصل سوم:

۱۵۵	دستیابی به مسأله پژوهش
۱۵۶	مقدمه
۱۶۰	اهمیت و ماهیت مسأله علمی
۱۶۵	مسأله پژوهشی و زمان
۱۶۸	اصول دستیابی به مسأله پژوهش
۲۰۶	ملاک‌های ارزشمندی مسأله پژوهشی
۲۰۶	الف - اصالت
۲۱۱	ب - امکان انجام تحقیق
۲۱۲	جدول ارزیابی مسأله پژوهش
۲۱۲	طرح مسأله با دیگران
۲۱۴	تعریف مسأله و طراح‌ی سؤالات پژوهشی
۲۲۰	یادداشت‌ها

فصل چهارم:

۲۲۵	شناسایی و نقد پیشینه، طراح‌ی برنامه پژوهشی و شناسایی و ارزیابی منابع
۲۲۶	خصلت انباشتی یا انقلابی بودن دانش‌ها
۲۳۰	بررسی پیشینه یا ادبیات تحقیق (Literature review)
۲۳۲	چند اصل مهم در بررسی پیشینه تحقیق
۲۳۷	طراح‌ی برنامه پژوهشی

۲۴۱	شناسایی و ارزیابی منابع پژوهش
۲۴۲	راه‌های شناسایی منابع پژوهش
۲۴۶	ضرورت ارزیابی منابع پژوهش
۲۴۷	چند معیار مهم در ارزیابی منابع علمی
۲۵۳	یادداشت‌ها

فصل پنجم:

۲۵۵	گردآوری اطلاعات
۲۵۶	مطالعه انتقادی
۲۶۱	سطوح مطالعه در عالم ادبیات (خلاقه و علمی)
۲۶۵	پیش شرط‌های مهم مطالعه انتقادی
۲۶۹	اصول و مراحل مطالعه انتقادی
۲۶۹	۱. کشف و سنجش مدّعی نویسنده
۲۸۳	۲. کشف و سنجش دلایل مؤید ادّعا
۳۰۳	۳. ارزیابی شواهد و نمونه‌های عرضه شده
۳۰۸	۴. ارزیابی کشف و شهود، تجربیات و مشاهدات شخصی
۳۱۰	۵. ارزیابی استناد به مراجع
۳۱۲	اصول گردآوری اطلاعات
۳۱۷	چند دستور کار مهم در گردآوری اطلاعات
۳۲۵	یادداشت‌ها

فصل ششم: نگارش متن پژوهش

۳۳۰	ملزومات و پیش شرط‌های مقدماتی نگارش متن
۳۳۰	۱. مخاطبان متن علمی
۳۳۴	۲. شرایط روحی و روانی هنگام نگارش
۳۳۵	۳. تمرکز ذهن و سوق دادن قسمت عمده انرژی بر موضوع تحقیق
۳۳۶	۴. تخیل علمی
۳۳۸	۵. کشف و شهود (Intuition) یا شکار لحظه‌ها
۳۴۲	۶. شجاعت علمی در طرح ایده‌های جدید و نقد آراء دیگران

۳۵۳	۷. دقت علمی
۳۵۵	۸. نداشتن دلبستگی بی حد و حصر به موضوع تحقیق
۳۵۹	اصول نگارش متن
۳۶۰	۱. نگارش متن با توجه به مسائل، فرضیات و «برنامه پژوهش»
۳۷۰	۲. بیان مستدل مباحث و مراحل تبیین علمی
۳۸۵	۳. بیان استنباطات و دریافت های شخصی از متون ادبی
۳۸۸	۴. خلأ قیت در طرح ایده و دیدگاه های علمی شخصی
۳۹۱	۵. طبقه بندی و تحلیل منطقی مباحث
۳۹۳	۶. تبیین بحث و ایضاح مفاهیم از طریق تمثیل
۳۹۷	۷. تبیین بحث و ایضاح مفاهیم از طریق مقایسه
۳۹۸	۸. طرح سؤال مقدر و پاسخ گویی به آن
۳۹۹	۹. نقد آراء و عقاید علمی دیگران
۴۰۴	۱۰. برخورد با باورهای کلیشه ای
۴۰۶	۱۱. دقت در کاربرد اصطلاحات علمی
۴۰۷	۱۲. احتیاط علمی و پرهیز از جزم اندیشی و صدور احکام قطعی
۴۰۹	۱۳. ملاحظات در باب شیوه ها و معیارهای ارجاع به منابع و مآخذ
۴۱۹	بازنگری و اصلاح مقدماتی
۴۲۰	دقت در حفظ انسجام متن علمی
۴۲۵	زبان متن علمی
۴۲۶	الف - ملاک علمی بودن گزاره ها در متن پژوهشی
۴۲۸	ب - سادگی زبان علمی
۴۳۲	ج - استواری و بی پیرایگی زبان علمی
۴۳۷	یادداشت ها

فصل هفتم:

۴۴۱	نگارش متن پژوهش
۴۴۲	مقدمه
۴۴۲	۱. عنوان تحقیق
۴۴۴	۲. رسم الخط و اصول نگارش

۴۴۵	۳. نگارش تقدیم‌نامه
۴۴۶	۴. نگارش تقدیرنامه (Acknowledgement)
۴۴۸	۵. نگارش چکیده و تعیین واژگان کلیدی
۴۵۰	۶. نگارش پیش‌گفتار
۴۵۴	۷. نگارش مقدمه
۴۵۶	۸. طراحی و تدوین فهرست‌ها
۴۵۷	۹. فصل‌بندی و صفحه‌آرایی
۴۵۹	۱۰. گزینش و نگارش سرلوحه
۴۶۰	۱۱. بازخوانی پژوهش توسط دیگران
۴۶۲	منابع و مآخذ

پیشگفتار

از دوران رنسانس به بعد، ماهیت تلقی از دانش دگرگون و علم از «فضیلت» صرف که دارنده آن را از دیگران متمایز می‌کرد، به «ابزاری» برای اعمال «قدرت» دانشمند در طبیعت تبدیل شد. سرآغاز این تحوّل را از نگارش کتاب «ارغنون جدید» فرانسویس بیکن دانسته‌اند. اما از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد، به ویژه قرن بیستم به این سو، ارزش و اعتبار دانش‌ها با توانایی آنها در ایجاد تکنولوژی و تولید ثروت سنجیده می‌شود. به همین دلیل، میان نهاد علم، نهاد اقتصاد و نهاد سیاست پیوندی ناگسستنی ایجاد شده و دسترسی به دانش‌های استراتژیک و در اختیار داشتن آنها به مسأله بزرگ دولت‌ها در سطح ملّی و بین‌المللی تبدیل شده است. قرن بیستم و بیست و یکم که یکی را واپس نهاده‌ایم و دیگری را تازه آغاز کرده‌ایم، بی‌هیچ شبهتی می‌تواند «عصر حاکمیت علم و فناوری» نامیده شود؛ عصری که نه تنها عوالم مادی را سراسر به محک علم و فناوری می‌سنجد، بلکه امور کاملاً تجربیدی و متافیزیکی مانند ادیان، اسطوره‌ها، روح و روان آدمی، جامعه، تاریخ، سیاست، هنرها و از جمله جلوه‌های گوناگون ادبیات را نیز با همین محک مطالعه می‌کند. صرف نظر از اینکه علم و فناوری چه منافع و مضراتی برای انسان معاصر به ارمغان آورده است، در این دوران به گونه‌ای اصول و معیارهای آن تثبیت شده است که حتی سرسخت‌ترین مخالفان علم و روش‌های علمی نیز برای بیان دیدگاه‌های خود، چاره‌ای جز تبعیت از آن ندارند. به همین دلیل، کشورها با تأسیس مراکز علمی و پژوهشی فراوان، «پژوهش» را در سرلوحه اهداف و برنامه‌های خود قرار داده‌اند و حتی به «آموزش» به عنوان مقدمه‌ای برای تحقق اهداف پژوهشی می‌نگرند. در یکی دودهمه اخیر، در ادامه تحولات علمی در سطح جهان، خوشبختانه

نظام آموزشی دانشگاهی ما در کنار «آموزش» تا اندازه‌ای - البته نه در حد قابل قبول - به «پژوهش» نیز بها می‌دهد.

برای تحقق اهداف پژوهشی، تألیف منابع معتبر آموزشی که بتوانند مهارت‌های ذهنی و عملی پژوهش را در اختیار محققان جوان قرار دهند، گام مهمی است. در رشته ما - زبان و ادبیات فارسی - به دلیل اینکه در برنامه درسی «مرجع‌شناسی و روش تحقیق» به صورت توأمان آورده شده‌اند، اکثر قریب به اتفاق کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده‌اند، به معرفی «مراجع» توجه کرده و به صورت حاشیه‌ای به اصول تحقیق پرداخته‌اند. احتمالاً پیش فرض نهفته در ذهن نویسندگان آثار مذکور این بوده است که تنها شرط لازم و کافی برای پژوهش در ادبیات، شناخت عناوین منابع و مراجع است. حال آنکه، شناخت منابع، تنها یکی از مراحل میانی تحقیق است و اگر پژوهش روشمندانه و مبتنی بر اصول علمی آغاز نشده باشد، اطلاع از منابع نیز چندان ثمربخش نخواهد بود. دسته دیگری از منابع آموزشی که در این زمینه نوشته شده‌اند نیز، در حد مقدمات تحقیق مانند تعریف انواع و اقسام تحقیق، تعریف مسأله، طراحی سؤال و فرضیه، نگارش پیشینه (آنچه که در طرحنامه‌های دانشجویی دانشگاه‌ها آمده است)، معرفی پایگاه‌های اطلاعاتی جدید برای جستجوی مقالات و کتاب‌ها (این مورد هم مرجع‌شناسی به شکل جدید است)، روش یادداشت‌برداری (فیش‌نویسی) و در نهایت روش‌های معمول «ارجاع‌دهی» به منابع و مأخذ باقی مانده‌اند. به زعم ما اگرچه دانستن این مقدمات برای پژوهشگران ادبی کاملاً لازم و بایسته است، ولی کافی نیست. بنابراین، برخلاف یکی از اصولی که در این اثر بدان تأکید کرده‌ام؛ یعنی ضرورت احصا، مطالعه و نقد پیشینه پژوهش، به عمد از احصا و بررسی کتب درسنامه‌ای روش تحقیق در ادبیات چشم‌پوشی نموده‌ام.

به نظر می‌رسد پژوهش علمی در ادبیات به چیزهایی بیش از آنچه در این درسنامه‌ها آمده است، نیاز دارد. استاد عبدالحسین زرین‌کوب که در سرآمدی و برجستگی ایشان در امر تحقیق و پژوهش تردیدی نیست، در سال ۱۳۳۷ یادداشتی تحت عنوان «تحقیق درست» در هشت صفحه نوشته و اصولی را یادآور شده بودند (ر. ک. زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۱۷). که می‌توانست الگویی برای نگارش کتب فراوان روش تحقیق باشد؛ ولی دریغ که ملاحظات بسیار مفید ایشان مورد غفلت واقع شد و این اثر ناچیز - البته اگر از عهدۀ حدّ اقلی آن کار برآمده باشد - برای طرح مفصل اصول مدّ نظر آن استاد همام به

دوستداران علم و ادب ایران تقدیم می‌شود. به همین دلیل، ضمن پاسداشت زحمات فراوان هر دو دسته از آثار پیش نگاشته و توصیه مؤکد خوانندگان و پژوهشگران جوان برای مطالعه و آشنایی با اصول و مطالب آنها، در این اثر بقصد وارد مباحث آثار مذکور نشده و دانستن مطالب آنها را برای خوانندگان خود مفروض گرفته‌ام. در کنار تجربه چند ساله تدریس درس «سمینار و روش تحقیق» در دوره کارشناسی ارشد، مجادله‌ای که در یکی از پیش نشست‌های «کنگره علوم انسانی» بین همکاران دانشگاهیم در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی درگرفت، بهانه‌ای شد تا در نگارش این اثر مصمم‌تر باشم. در آن نشست، پاره‌ای از استادان زبان و ادبیات فارسی هر چند سن و سالی بر آنان گذشته بود و خود در این رشته آثار قلمی داشتند و دروسی را سال‌ها به دانشجویانشان «آموزش» داده بودند، به جد در «علم» بودن ادبیات و ضرورت به کارگیری روش‌های علمی در پژوهش‌های ادبی تردید داشتند. شنیدن سخنان و ملاحظه «منظر و چشم‌اندازهای» آنان برایم شگفت‌انگیز بود. از آن ماجرا چند سالی گذشته است و در فاصله آن به کرات در محافل ادبی به سخنان و دیدگاه‌هایی از همان سنخ برخوردادم و ضمن تدریس روش تحقیق در ادبیات برای یافتن پاسخ‌های نسبتاً قانع‌کننده، به این ابهامات اندیشیده‌ام. به همین دلیل، در این اثر کوشیده‌ام ضمن آموختن اصول و مبانی تحقیق در ادبیات، از «علمیت» آن نیز با بهره‌گیری از نظریه‌های علمی - به ویژه فلسفه و تاریخ علم تا حدی که در توان فهم خویش و حوصله خواننده فرضیم بوده - دفاع کنم و مراحل علمی تحقیق در ادبیات را با اتکا به نظریه‌های علمی مربوط به دیگر دانش‌ها، تبیین نمایم. مخاطب اصلی من در این کتاب دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی هستند که تازه به وادی تحقیقات آکادمیک قدم می‌گذارند. با وجود این، تردید ندارم برای پاره‌ای از همکاران دانشگاهیم نیز مفید خواهد بود مشروط به اینکه کمی با حوصله و با همدلی به سراغ آن بیایند. قسمت‌هایی از فصل نخست کتاب، با تمام اهمیتی که بر ساده‌سازی و ساده‌گویی آن داشته‌ام، کمی ثقیل و سخت‌خوان شده است. از خوانندگان محترم خواهشمندم با حوصله و تأملی بیشتر این قسمت‌ها را مطالعه نمایند تا مبانی و پایه‌های اصلی «علمیت تحقیقات در عالم علم ادبیات» را دریابند. برای تکمیل دانش در باب مطالب این فصل، توصیه می‌شود منابع اصلی را که به کرات به آنها ارجاع داده شده است، مطالعه کنند. عمده مباحث کتاب به جز شاهد مثال‌هایی که صرفاً از تحقیقات ادبی برگزیده شده‌اند و فصل «حوزه‌های پژوهش در

زبان و ادبیات فارسی» برای دانشجویان و محققان سایر رشته‌ها، به خصوص رشته‌های علوم انسانی مفید خواهد بود.

در بخش‌های گوناگون کتاب، به جز مبانی نظری تحقیق که کمی به لحاظ ماهیت مباحث دشوار به نظر می‌آیند، به روش معلمی، مطالب را به‌مد به ساده‌ترین شکل ممکن بیان کرده‌ام. با این هشدار که این اصول تنها در مقام خواندن و شنیدن ساده‌اند ولی در مقام عمل بسیار دشوار و تعیین‌کننده هستند. زیرا، تحقیق در اصل علم نیست، مهارتی است که در میدان عمل و با جدیت در کار و براساس آزمون و خطا و به صورت تدریجی آموخته می‌شود. لذا اصولی که مطرح کرده‌ام در واقع مجموعه‌ای از تجربه‌های آزموده و بیان شده‌ای هستند که تنها می‌توانند در حد پیشنهادهایی برای پژوهشگران مبتدی در نظر گرفته شوند تا آنان با تأسی از این اصول بتوانند گام‌های نخست تجربه علمی را مطمئن‌تر بردارند. به همین دلیل، اصراری ندارم خوانندگان همه دیدگاه‌هایم را لاقلاً برای همیشه بپذیرند. زیرا، در مراحل پختگی علمی، هر محقق راه و رسم علمی مخصوص به خود را پیدا می‌کند و بر این باورم که تقریباً شیوه علمی هیچ دانشمندی با همکارانش کاملاً یکسان نیست. با وجود این، تحقیق علمی دارای اصول و معیارهای عمومی و ثابتی است که دانستن و به کار بستن آنها برای پژوهشگران جوان الزامی است. در نظام آموزشی ما که معمولاً روش‌های علمی پژوهش چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد و تا زمانی که دانشجویان و پژوهشگران جوان راه علمی خود را با آزمون و خطا پیدا کنند، باید دوران سردرگمی را بگذرانند، آموزش اصول اولیه پژوهش امری حیاتی است. به این دلیل ساده که محققان زودتر به دوره خلاقیت و تولید علمی وارد می‌شوند و اذاتلاف وقت و انرژی آنان جلوگیری می‌گردد. اتخاذ روش علمی به اندازه‌ای ضرورت دارد که کلود برنار، دانشمند فرانسوی می‌گوید: «روش خوب می‌تواند راه‌های پرورش و به کارگیری قوایی را که طبیعت به ما ارزانی داشته است، به ما بیاموزد، اما روش ضعیف ممکن است مانع بهره‌گیری مفید از این قوا شود. بدین ترتیب، نبوغ پژوهشگری که از ارزشی بس والا در علوم برخوردار است، ممکن است با روشی ضعیف نقصان یابد یا حتی خاموش شود؛ در حالی که روش خوب می‌تواند بر آن بیفزاید و آن را پرورش دهد.» (به نقل از بوریج، ۱۳۸۶: ۸)

ساختار کتاب به گونه‌ای است که قسمت‌های مختلف، زنجیره‌وار با یکدیگر مرتبط هستند؛ یعنی تازمانی که خواننده از نظر تئوریک ماهیت دانش و مکاتب علمی؛ به ویژه

علوم انسانی و علم ادبیات را نیاموخته باشد، نمی‌تواند با مراحل بعدی ارتباط مؤثرتری برقرار کند. یافتن مسأله پژوهش، فرضیه‌سازی، طراحی برنامه پژوهشی، مطالعه پیشینه، شناسایی و بررسی نقادانه و گزینش منابع مورد نیاز، گردآوری اطلاعات، نگارش متن پژوهش و در نهایت تدوین نهایی متن به گونه‌ای به هم پیوسته‌اند که اگر یکی از مراحل به درستی انجام نگیرد، سرتاسر تحقیق را با بحران مواجه می‌سازد. به این دلیل ساده که پژوهش پروژه‌ای یگانه و واحد است و مراحل آن از یکدیگر مجزا نیستند. ضمناً یادآوری می‌کنم بعمد در ذکر شواهد مثال‌ها و به ویژه در بیان صریح تجربیات فردی خود در امر پژوهش - به جز یک مورد - از ارائه شواهدی از کارهای علمی خود اجتناب و خواننده را به ملاحظه شواهد و نمونه‌هایی که از کتب و مقالات دیگران گرفته شده است، هدایت کرده‌ام. تجارب شخصیم در کل فصل‌ها و به صورت پوشیده بازتاب داشته و همه موارد برای خودم قابل اجرا بوده و در پژوهش‌های قلیل و ناچیز خویش؛ از جمله همین کتاب آنها را در حدّ توان به کار بسته‌ام و تا جایی که می‌توانسته‌ام سخنی نرانده‌ام که خود عامل به آن نبوده باشم. سخن آخر اینکه در رشته زبان و ادبیات فارسی اگرچه محققان برجسته‌ای در دوران جدید داشته‌ایم، اما بخش محدودی از تجربه و روش علمی آنان تنها به صورت غیررسمی و از طریق ارتباطات حضوری به نسل‌های دیگر منتقل شده و تجربیات ارزنده آنان به ثبت نرسیده است. امید است این اثر ناچیز در حکم مقدمه‌ای باشد تا هریک از دانشمندان علوم ادبی با تألیف آثاری غنی‌تر؛ به خصوص ثبت و ضبط «تجربه‌های فردی» خویش به انباشت دانش در این زمینه یاری رسانند. به جدّ باید اعتراف کنم برخلاف جامعه علمی غربی که «فلسفه و تاریخ علم» را در سه سده اخیر مجدّانه پی گرفته‌اند و نیز هر دانشمند، استاد و پژوهشگری حتی المقدور روش‌های علمی خود را به صورت کتاب تدوین کرده است، در جامعه علمی ایران تقریباً در تمام رشته‌ها این امور مغفول مانده است. با وجود لغزش‌های فراوان این اثر، از ارائه آن پشیمان نخواهم بود و به سخن آلبرشت دورر تمسک می‌جویم که گفته است: «گرچه دانسته‌هایم اندک است اما می‌خواهم آن را به‌سانم تا دیگری بهتر از من حقیقت را کشف کند و کاری را پی بگیرد که به رفع اشتباه من بینجامد و با این همه شادمان خواهم شد که علت کشف حقیقت بوده‌ام.» بنابراین، به دیده متّ و سپاسگزاری دیدگاه‌های انتقادی و سازنده خوانندگان گرامی را در باب کلیات و جزئیات کتاب پیشاپیش می‌پذیرم و پس از دریافت آنها، با ذکر نام و نشان دقیق منتقدان و نکته‌گیران در چاپ‌های بعدی - اگر توفیق آن را داشته باشم - همه را اصلاح می‌کنم و از خداوندی

که «واهب العلم» است و بر «افق مبین» ناظر بر پندار، گفتار و رفتار ماست، شکل‌گیری، رشد و گسترش «نگرش انتقادی» را در جامعه علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران عزیز خواستارم؛ زیرا بر این باورم که جامعه الهی و انسانی، بدون استقرار و عمل به این نگرش برپا نمی‌شود و عامل اصلی شکل‌گیری هر تمدن پویایی در گرو وجود مبارک این امر است. لذا برای گام برداشتن در مسیر تحقق چنان جامعه‌ای اذعان می‌کنم که همگی باید در اظهار نظرهایمان کمی محتاط، در شنیدن‌هایمان اهل تسامح؛ ولی در بررسی‌هایمان موی شکاف و جدی باشیم.

تهران - تابستان ۱۳۹۹

Gh_taheri@sbu.ac.ir

فصل اوّل

علوم انسانی و علم ادبیات

شرط اصلی دانستن دانش
صحيح، دانستن پيش شرط‌های
اصلی آن است.

مارتین هایدگر

ماهیت علوم انسانی و تمایز آن با علوم طبیعی

می‌دانیم تفکیک علوم از یکدیگر، تاریخی طولانی دارد و از ارسطو به بعد همواره مدّ نظر دانشمندان؛ به ویژه فیلسوفان بوده است. از تقسیم‌بندی ارسطو که بگذریم، طبقه‌بندی علوم در جهان اسلام که سخت تحت تأثیر آراء وی بوده است، نظیر طبقه‌بندی ابن سینا، خوارزمی و فارابی، فخر رازی، ابن فریغون و دیگران (ر. ک. نصر، ۱۳۵۰ و بکار، ۱۳۸۱ و دانشنامه جهان اسلام، ج ۶ ذیل تاریخ در طبقه‌بندی علوم) بخشی از این تاریخ هستند.

از اوایل قرن هجدهم، دوباره طبقه‌بندی و تفکیک علوم از یکدیگر از سر گرفته شد و پس از وقفه‌ای نسبتاً طولانی این بار در قرن نوزدهم ملاک دسته‌بندی علوم و شاخه‌های آن به یکی از جدّی‌ترین مسائل معرفت‌بشری تبدیل شد. «شکفتن علوم طبیعی، فاصله‌ای در «جمهور» علوم، میان علوم مادّی و علوم انسانی ایجاد کرد و توسعه روزافزون یکی و توقف دیگری سبب شد که متفکران گوناگون این مسأله را پیش خود طرح کنند که ممکن است از جهت علمیت، تفاوتی میان این دو گروه علم و خصوصیتی در علوم انسانی باشد.» (فرّوند، ۱۳۶۲: ۸) به همین دلیل، عده‌ای از متفکران علوم انسانی به بهره‌گیری از روش‌های علوم تجربی در پژوهش‌های انسانی متمایل شدند تا به زعم خود فاصله ایجاد شده بین این دانش‌ها را پر کنند.

به نظر می‌رسد دیوید هیوم از جمله نخستین کسانی است که پیشنهاد کرد طبیعت انسان باید به شیوه‌ای علمی – همان روشی که به زعم وی فیلسوفان طبیعی مانند

گالیل و نیوتن در تبیین اسرار جهان طبیعت به کار می بردند - تحلیل شود. او امیدوار بود با اتخاذ این روش، اصول و مبادی پنهانی که ذهن بشر را به کار می اندازد، مورد شناسایی قرار گیرد. (ر. ک: استیونسن و هنری بایرلی، ۱۳۹۳: ۴۰۷) پس از هیوم که تنها پیشنهاددهنده بود، افرادی مانند هِلوسیسوس، لامتری و هلباخ، دیوید هارتلی، جرمی بنتام، جان استورات میل و چارلز داروین انسان و موضوعات انسانی را با روش های تجربی بررسی کردند. در مقابل این طیف، گروهی دیگر، بر جدایی ذاتی علوم انسانی از سایر علوم با بهره گیری از نظریه فلسفی «دکارت» مبنی بر دوگانگی نفس و بدن، اصرار می کردند.

این عده تفاوت موضوعی دانش ها را به تفاوت در «روش» نیز سرایت می دادند. به عنوان نمونه، ژیا م باتیستا ویکو (Giam Battista Vico) بنیان گذار علم جامعه شناسی جدید به شدت با کمی سازی علوم و لزوم تبعیت از روش های ریاضیاتی مخالفت می کرد و بر این نظر بود که «امر مبهم و تاریک نیز حتی اگر علم مدعی طرد و نادیده انگاشتن آن باشد، حقی دارد، زیرا انسان فقط علم نیست، شعور یا خود آگاهی نیز هست که علاوه بر علم، آفریننده شعرو قصه و صور دیگر تخیل است.... در حقیقت، هر علم خود الگویی است و تیقن آن از روی نظام خاص آن معین می شود.» (به نقل از فِرُوند، ۱۳۶۲: ۱۵) بدین ترتیب، ویکو تلاش می کند به علوم انسانی در برابر علوم تجربی از حیث موضوع و روش اعتبار مستقلی ببخشد و در نهایت در تقسیم بندی دانش های بشری، علوم انسانی را در چهار شاخه مجزا از سایر دانش ها طبقه بندی می کند:

- علوم فلسفی: روان شناسی، فلسفه اولی، علم اخلاق، علم الغایات
- علوم هنری و زبانی: زبان شناسی، ادبیات، فنون زیبایی، دانش آموزش و پرورش
- علوم مربوط به اقوام: قوم شناسی، باستان شناسی، تاریخ، علم الادیان
- علوم سیاسی: قانون شناسی (حقوق)، فن نظامی، اقتصاد، سیاست (ر. ک. همان: ۲۲)

با آغاز قرن نوزدهم، نظریه «استقلال علوم انسانی» از سایر دانش ها، با تأکید بر «روش شناسی» جایگزین نظریه «تفاوت علوم انسانی» از سایر علوم گردید که در قرن هجدهم به وجود آمده بود، ویلهم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) بی تردید مهمترین نظریه پرداز علوم انسانی در میان دانشمندان غربی است که بر استقلال محتوایی و روش شناسیک علوم انسانی از سایر دانش ها، تأکید داشت. کتاب وی «مقدمه بر علوم انسانی» «فقط

مرحله‌ای از تحول نظریه‌ها نیست، بلکه تغییر جهتی حقیقی است که علاوه بر آنکه راه تازه‌ای را به روی تفکر فلسفی باز می‌کند که پس از وی بسیاری از متفکران آن را در پیش می‌گیرند، بحث مهمی را برمی‌انگیزد که هر فیلسوف و روش‌شناس علوم انسانی از این پس باید آن را به عهده بگیرد. به بیان دقیق، ديلتای نخستین کسی است که در علوم انسانی معرفت‌شناسی مستقلی را به وجود می‌آورد، هر چند می‌توان صحت روش او را در طرح مسأله مورد چون و چرا قرار داد. باری آثار وی برای کل مسأله علوم انسانی و نتایج فلسفی و منطقی و معرفت‌شناختی آن منبع آگاهی مهمی به شمار می‌رود.» (همان: ۷۱)

اهمیت نظریه ديلتای در این است که با استفاده از نظریه‌های علمی مکتب پوزیتیویسم، بر استقلال ذاتی علوم انسانی از دانش‌های طبیعی و روش‌های علمی متمایز آنها تأکید کرد و گفت به کارگیری روش‌های علوم طبیعی نه تنها کمکی به شکوفایی علوم انسانی نمی‌کند، بلکه مانع رشد آنها نیز می‌شود. نکته دیگری که ديلتای بدان تصریح کرد، اصل «تاریخمندی» شکل‌گیری علوم انسانی است. ديلتای در طرح این اصل آشکارا تحت تأثیر ویکو بود. به عبارت دیگر، به نظر ديلتای علوم انسانی در بستر تحولات تاریخی ایجاد شده‌اند و در مطالعه آنها باید به این عامل توجه جدی داشته باشیم. همچنین، علوم انسانی، محصول زیست گام به گام آدمی در بستر تاریخ است و مطالعه فراورده‌های ذهنی وی در حکم مطالعه خود انسان است؛ یعنی در مطالعه علوم انسانی، انسان خود را به مثابه ابژه، مطالعه می‌کند و از آنجا که آدمی موجودی پویا و همواره در حال تغییر است، دانشی مربوط به او نیز سیال خواهد بود.

در تأیید این سخن ديلتای می‌توان به عنوان نمونه به تحلیل‌هایی که در باب مثنوی مولوی از قرن دهم به بعد؛ به ویژه انواع تفسیر و تأویلاتی که در دوران معاصر انجام گرفته است، اشاره کرد. به نظر می‌رسد هر یک از شارحان و مفسران، متن مثنوی را در پرتو «آگاهی تاریخی» خود؛ یعنی مجموعه دیدگاه‌هایی که زمانه آنها در اختیارشان قرار می‌داده است، تحلیل کرده‌اند. به عنوان مثال، با توجه به گسترش نظریه وحدت وجودی ابن عربی در قرون متقدم، اغلب شارحان عناصر حکایت‌هایی نظیر پادشاه و کنیزک را بر مبنای عرفان نظری مطرح شده از سوی ابن عربی توضیح داده‌اند. اما تفسیرهای روان‌شناختی، سیاسی و حتی فمینیستی از این داستان تنها در پرتو آگاهی‌های عصر جدید امکان‌پذیر بوده است.

اصل دیگری که ديلتای در تبیین علوم انسانی بر آن تأکید می‌کند، اتکای این دانش‌ها به مابعدالطبیعه است و نباید به بهانه اتخاذ روش‌های علمی دانش‌های جدید (علوم تجربی) فهم مابعدالطبیعه را در مطالعات علوم انسانی کنار گذاشت. زیرا «آثار مربوط به دین و دولت و حقوق و تاریخ عمدتاً زیر سلطه مابعدالطبیعه پدید آمده است و حتی نوشته‌های سایر حوزه‌ها نیز بسیار متأثر از آن است و لوبه طور ناشناخته. فقط کسی که کل نیروی دیدگاه مابعدطبیعی را برای خود روشن کند؛ یعنی کسی که درکی تاریخی از اقتضای دیدگاهی به دست آورد که ریشه در طبیعت تغییرناپذیر انسان دارد، کسی که دلیل قدرت ماندگار مابعدالطبیعه را شناخته باشد و نتایج آن را استخراج کرده باشد - باری فقط چنین کسی - می‌تواند ذهن و فکر خود را تماماً از این سوگیری مابعدطبیعی آزاد کند و اثرات مابعدالطبیعه را در آثار موجود در زمینه علوم انسانی بازشناسد و حذف کند.» (دیلتای، ۱۳۸۸: ۲۸۳)

لازم به توضیح است که «تاریخ» در دیدگاه ديلتای صرفاً تاریخ سیاسی در معنای معهود امروزی آن نیست؛ بلکه انواع فعالیت‌های ذهنی بشر را که در سترزمانی و موقعیتی به وجود آمده‌اند، شامل می‌شود. (ر.ک. همان: ۲۳۹، ۲۴۰) علت تأکید بر ریشه داشتن دانش‌های علوم انسانی در متافیزیک از سوی ديلتای، این است که متفکران مکتب پوزیتویسم مانند آگوست کنت معتقد بودند متافیزیک مربوط به دوره‌ای از حیات فکری و اجتماعی آدمی است و با ورود وی به عصر عقلانیت، متافیزیک حجت خود را از دست داده است. (ر.ک. بنتون و یان کرایب، ۱۳۹۴: ۵۴) هدف اساسی ديلتای این است ضمن اثبات نادرستی نظریه پوزیتویست‌ها، بر حضور متافیزیک در معرفت بشری علی‌رغم افول ظاهری آن صحه بگذارد.

بنابراین، با استناد به نظریه ديلتای در فهم و تبیین دانش‌هایی مانند ادبیات نیاز مبرمی به فهم مابعدالطبیعه داریم. زیرا مسائل بنیادین عالم ادبیات همسویی فراوانی با مباحث مابعدطبیعی دارند. از جمله مسأله خداشناسی، سرنوشت بشر و مجموعه تعاملات او با خدا، هم‌نوع و هستی، ماهیت خود انسان و ماهیت هستی همگی از دغدغه‌های شاعران و نویسندگانی هستند که در مطالعات ادبی همواره مورد توجه قرار می‌گیرند. علاوه بر تمایز علوم انسانی از سایر دانش‌ها در حوزه ریشه‌ها، از حیث موضوع نیز اختلاف آشکاری بین این علوم به چشم می‌خورد.

نکته دیگری که ديلتای بر آن تأکید می‌کند، تفکیک علوم انسانی از سایر دانش‌ها به لحاظ روش‌شناسی است. بعد از اوج گرفتن دانش‌های تجربی و کسب اقتدار و مشروعیت لازم، روش‌های مهم این دانش‌ها از جمله مشاهده و سنجش از طریق بررسی روابط علی و معلولی پدیده‌ها، مورد توجه دانشمندان در تبیین علوم انسانی مانند انسان‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی قرار گرفت. کاربرد نظریه‌های طبیعت‌گرایانه در علم روان‌شناسی اوج این گرایش بود. ديلتای علیه این گرایش غالب در دوره استیلای مکتب پوزیتیویسم موضع گرفت و نشان داد به کارگیری روش‌های تجربی چنان که در علوم مادی ثمربخش بوده، در مطالعات انسانی مطلوب نبوده است. بنابراین، به زعم ديلتای، علوم انسانی علاوه بر ماهیت موضوعی و محتوایی، در روش‌شناسی نیز قابل قیاس با علوم طبیعی نیستند؛ علمی که موضوع مطالعه آنها ثبات نسبی بالایی دارند. ۲. (ر.ک. ديلتای، ۱۳۸۸: ۱۲۷)

به سختی می‌توان از علوم انسانی، با توجه به شاخه‌های پراکنده آن تعریفی قانع‌کننده به دست داد. به نظر می‌رسد برای به دست دادن تعریفی نسبتاً رضایت‌بخش از علوم انسانی، ابتدا باید آن را از چهار حیث بررسی کرد. زیرا هر تعریفی که از علوم انسانی داشته باشیم، به نوع تلقی ما از این چهار حیث بستگی خواهد داشت:

۱- از حیث موضوع

علوم انسانی در باب انسان به ماهو انسان بحث می‌کند. چنانکه باختمین می‌گوید: «موضوع علوم انسانی، موجود بیانگر و سخن‌گو است. چنین موجودی هرگز بر خود منطبق نیست و از این رو در معنی و دلالت خود بی‌کران و پایان‌نیافتنی است.» (به نقل از تودوروف، ۱۳۹۱: ۴۵) بی‌کرانگی انسان، از آنجا ناشی می‌شود که برخلاف سایر موجودات، موجودی سیال است و این سیالیت محصول دو ویژگی بارز انسان؛ یعنی «آگاهی و اختیار» اوست. حتی اگر نقدهای جدی متفکرانی مانند جان لاک و ویتگنشتاین را بر اصل ذات‌گرایی نادیده بگیریم، (ر.ک. ملکیان، بی‌تا: ۵۵-۵۹) باز هم به تصریح می‌توان گفت انسان در ساحت «اعراض» خود، موجودی سیال است و چون امور انسانی بر مبنای اعراض شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد، مطالعه انسان نیز بر اعراض او تعلق می‌گیرد ۳ نه بر ذات ثابت و دگرگونی‌ناپذیر وی.

بنابراین، با توجه به موقعیت‌هایی که انسان در آنها قرار می‌گیرد، وضع و حال او دگرگون می‌شود و در هر موقعیتی با «منِ متبدل شده‌ای» از وی روبرو می‌شویم و چون این احوالات و من‌های متبدل‌شونده بی‌شمارند، شناخت دقیق انسان چنانکه واقعاً هست، به امری دشوار تبدیل می‌شود. به عنوان مثال، ماهیت گرایش‌های سیاسی افراد با توجه به موقعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرند، مدام تغییر می‌کند و لذا نمی‌توان با قاطعیت وضع اندیشه و گرایش سیاسی افراد را مطالعه و تعیین کرد. یکی از دلایل سردرگمی محققان ادبی در تعیین و تبیین گرایش‌های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و حتی اعتقادی شاعران گذشته در همین «موقعیت‌مندی» آنها ریشه دارد که با تغییر موقعیت‌ها، دگرگونی‌های محسوسی در ذهنیت آنها در حوزه‌های مختلف به وجود می‌آید و تحت تأثیر آن شرایط اشعاری می‌گفتند که ممکن بود در تناقض یا تضاد با اشعار پیشین آنها باشد. ۴ نوع و درجهٔ دینداری افراد نیز همین‌گونه است و در موقعیت‌های زمانی و مکانی تغییر می‌کند. حکایت شیرین سعدی در گلستان در باب به مهمانی رفتن زاهد پیش پادشاه و کم خوردن و بیش عبادت کردن وی در آن مجلس، (ر. ک. گلستان سعدی، باب دوم، صص ۸۸-۸۹) نمونه‌ای جالب است که می‌تواند اصل «موقعیت‌مندی امر دینداری» را نشان دهد. اگرچه سعدی با دید انتقادی به آن نگریسته، اما از یک اصل اساسی غفلت ورزیده است که آدم‌ها هراندازه هم که «بالخلاص» باشند، در موقعیت‌هایی دیندارتر از موقعیت‌های دیگر می‌شوند و این مسأله ارتباطی به خلوص و ریاکاری ندارد. ۵.

انسان در چهار ساحت؛ یعنی روح، جسم، نظام ارزش‌ها و تعاملات اجتماعی قابل مطالعه است. مطالعهٔ جسم به دلیل همسانی با سایر تعینات مادی از حوزهٔ مطالعات انسانی، خود به خود خارج می‌شود. چنانکه دالامبر نیز در قرن هفدهم «طب» را از حوزهٔ دانش‌های انسانی خارج کرده بود. (ر. ک. فرزند، ۱۳۶۲: ۱۳) لذا تلقی از علوم انسانی الزاماً ناظر به سه ساحت وجودی، ارزشی و اجتماعی انسان خواهد بود.

این ابعاد سه‌گانهٔ انسان، بنا به گفتهٔ باختین تنها در «متن»‌هایی که آدمی به صورت مکتوب یا شفاهی در قالب «زبان» به وجود می‌آورد، قابل مطالعه است. «ویژگی علوم انسانی؛ یعنی جهت‌گیری این علوم به سوی افکار، معانی، دلالت‌ها و نظایر آن، همواره توجه ما را برانگیخته است. این افکار، معانی و دلالت‌ها از غیر، از دیگری صادر می‌شود و تنها و به طور بنیادی با تجسم در متن است که به مادیت درمی‌آیند و در دسترس

پژوهشگر قرار می‌گیرند.... در همه این رشته‌ها [زبان‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی، مطالعات ادبی] و به طور عموم در علوم انسانی و کلامی (از جمله اندیشه خداشناسی - فلسفی که منشأ این علوم است) متن نوشتاری یا شفاهی نخستین داده را تشکیل می‌دهد. متن واقعیتی است بی‌واسطه (واقعیت اندیشه و تجربه) واقعیتی که این اندیشه‌ها و رشته‌های دانش فقط در درون آن می‌توانند تشکّل و قوام یابند. [در علوم انسانی] آن جا که متنی موجود نیست نه موضوع پژوهش موجود است و نه اندیشه. (به نقل از تودوروف، ۱۳۹۱: ۳۵) لذا با استناد به سخن باختین، به یک تعبیر علوم انسانی را می‌توان مطالعه «متن» از حیث محتوا و شکل آن که در ظرف «زبان» تحقق بیرونی پیدا می‌کند، دانست؛ البته متونی که سه ساحت وجود انسان را در خود بازنمایی یا بازتولید می‌کنند.

از آنجا که موضوع اصلی علوم انسانی، انسان؛ یعنی فاعل شناسایی (سوژه) است و این انسان همچون ابژه‌های مادی دیگر، امری باثبات نیست، لذا به کار بردن روش‌های مرسوم در دانش‌های تجربی به منزله نادیده گرفتن ماهیت اصلی این دانش‌هاست. بنابراین، اگرچه تحقیق در علوم انسانی روشمند است، اما روش‌های آن عیناً نه می‌تواند از علوم تجربی گرفته شود و نه باید به سمت و سوی تقلید از آن دانش‌ها سوق پیدا کند. تحقیق در علوم انسانی، به منزله «گفتگو» با انسان‌هایی دیگر است که به واسطه «متونی» که آنها تولید کرده‌اند، انجام می‌شود.

در پژوهش‌های علوم انسانی زمان و مکان از میان برداشته می‌شود و به طور مثال، انسان امروزی (محقق کنونی) با انسان‌هایی از اعصار گذشته با جغرافیای متنوع یا انسان‌های هم‌عصر از فرهنگ‌های متفاوت از طریق متون ارتباط برقرار می‌کند و بدین ترتیب گذشته با حال و حاضر و غایب در هم می‌آمیزند تا گفتگوی علمی شکل بگیرد؛ حال آنکه در علوم طبیعی چیزی که مورد مطالعه قرار می‌گیرد نه امری تاریخی است و نه امکان مطالعه امر تاریخی در آن وجود دارد. علوم طبیعی موادی را که در حال به سر می‌برند به صورت یک سویه مطالعه می‌کنند؛ یعنی بین سوژه و ابژه ارتباط و تعاملی دو طرفه برقرار نمی‌شود؛ حال آنکه در مطالعات علوم انسانی گفتگوی دو طرفه‌ای بین محقق و موضوع مورد مطالعه‌اش برقرار و همواره پرسش‌هایی از سوی وی طرح و جواب‌هایی از متن گرفته می‌شود و یا برعکس، پرسش‌هایی که متن طرح می‌کند، پژوهشگر را وادار به پاسخگویی می‌کند. از طریق تعامل دوسویه، ارتباط بین سوژه و ابژه برقرار می‌شود. به

همین دلیل، یکی دیگر از تفاوت‌های بارز علوم انسانی و علوم تجربی در «فعال» بودن هر دو طرف گفتگو در فرایند فهم است؛ در حالی که در علوم تجربی یک طرف کاملاً فعال (سوژه) و طرف دیگر (اَبژه) منفعل محض است. همین خصیلت داد و ستد اندیشه‌ها، تجربه‌ها، احساسات و عواطف بین خواننده (محقق) با دیگر انسان‌ها (از طریق متون) است که علوم انسانی را به میدان وسیع تعاملات متقابل تبدیل می‌کند.

۲- از حیث روش

پیش از ورود به بحث «روش» در علوم انسانی، باید به این پرسش مهم پاسخ داده شود که آیا با تغییر موضوع پژوهش، روش نیز تغییر می‌کند؟ به عبارت دیگر، روش‌ها، اموری «متأخر» ندی یا «ماتقدم»؟ اگر روش‌ها را به مثابه اموری ماتقدم فرض کنیم که با آنها هر موضوعی را می‌توان بررسی کرد، به صورت خودکار، اصل تناسب بین موضوع و روش منتفی می‌شود. اما اگر روش‌ها، اموری متأخر باشند، و هر موضوعی روش خاصی خود را داشته باشد، آن‌گاه می‌توان ادعا کرد که علوم انسانی نیز با توجه به تفاوت موضوع آن با علوم طبیعی، باید روش‌های پژوهشی جداگانه‌ای داشته باشد.

هر دو مکتب علمی رایج - چه پوزیتیویسم منطقی و چه عقل‌گرایی انتقادی - در تبیین امور طبیعی متکی بر اصول مشاهده، آزمایش، تعمیم و پیش‌بینی پذیری هستند. در نزد دانشمندان طبیعی، هریک از این اصل‌ها به اندازه‌ای مهم هستند که مرز بین علم و غیرعلم را با آنها از یکدیگر متمایز می‌کنند؛ به عنوان مثال آلفرد آیر در باب اصل پیش‌بینی‌پذیری می‌گوید: «آنچه جریان‌های علمی را تا آنجا که ممکن است موجه می‌سازد، توفیق پیش‌بینی‌هایی است که از آن ناشی می‌شود و این را فقط در عمل و تجربه واقعی می‌توان معین کرد.» (آیر، ۱۳۸۴: ۳۹) این اصول با توجه به ثبات نسبتاً بالای امور مادی که موضوع پژوهش علوم طبیعی هستند، در آن دانش‌ها کارآمدی خوبی دارند، اما در دانش‌های انسانی که عمدتاً در باب جنبه‌های انتزاعی و تجربی (Subjective) انسان بحث می‌شود، اصول مذکور کارایی چندانی ندارند و لذا روش بررسی آنها نیز متکی بر چند جنبه از جمله تاریخی بودن (historical)، توصیف (Description)، تفسیر (Commentary)، تحلیل (Analyses) و تأویل (Interpretation) است.

در سایت رسمی دانشگاه استنفورد در باب تمایز علوم انسانی و علوم تجربی آمده

است:

‘A hallmark of humanistic study is that research is approached differently than in the natural and social sciences, where data and hard evidence are required to draw conclusions. Because the human experience cannot be adequately captured by facts and figures alone, humanities research employs methods that are historical, interpretive and analytical in nature’.

(<https://web.stanford.edu.com>)

«تاریخی» بودن ذات پژوهش‌های علوم انسانی را چنانکه هایدگر نیز بدان تأکید داشته است (ر. ک. هایدگر، ۱۳۸۹: ۱۵) باید بیشتر مدّ نظر داشت؛ زیرا اغلب مطالعات علوم انسانی خصلت نقلی دارند و «متن محور» هستند؛ یعنی با تمرکز بر «اسناد»ی که به گذشته مربوط می‌شوند، پژوهش‌های خود را سامان می‌دهند. حال ممکن است این اسناد به شکل کتاب، مقاله، رساله و یا سندهای تاریخی مانند معاهدات و پیمان‌نامه‌ها، منشورات، قراردادها، قوانین و مصوّبات باشد.

مطالعاتی که در حوزه‌هایی مانند تاریخ، فلسفه، ادبیات، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی (البته بخشی از مطالعات آن میدانی است)، اقتصاد، حقوق، الهیات، علوم سیاسی و سایر دانش‌های انسانی انجام می‌گیرد، همگی رویکردی تاریخی دارند. در مطالعات علوم انسانی، به دلیل تاریخی بودن آنها، نمی‌توان از قطعیت‌ها سخن گفت. زیرا «از زمان دیوید هیوم به این سو، یک نکته در متدولوژی علوم تاریخی مسلّم شده است و آن اینکه در باب هر چیزی که به تاریخ پیوست، سخن قطعی نمی‌توان گفت. این به تاریخ پیوستگی، از یک ثانیه پیش شروع می‌شود و تا صد میلیون سال پیش.» (ملکیان، ۱۳۹۴: ۳۶) به عنوان مثال، پژوهش‌های ادبی همگی در باب متونی انجام می‌گیرند که در زمان گذشته - این گذشته از یک ماه تا چندین قرن را شامل می‌شود - نوشته شده‌اند. روش‌های تحلیلی، تأویلی و تفسیری نیز همگی با تمرکز بر متون انجام شدنی هستند؛ با این توضیح که در تحلیل، پژوهشگر با تأمل و تدقیق کافی بر نهانی‌های متن از جمله روابط صوری و محتوایی آن اشراف پیدا می‌کند و یافته‌های خود را برای تأیید فرضیات یارده آنها به کار می‌گیرد، ولی در تفسیر، به درون متن می‌رود تا قصد مؤلف را که در آن مکتوم و ناپیداست، کشف و بیان کند؛ حال آنکه در تأویل، خوانش متن بر مبنای «مشرّب فکری» ویژه‌ای که از آن پژوهشگر است، انجام می‌گیرد.

بدیهی است که هم‌زمان همه روش‌های فوق را نمی‌توان در تبیین همه متن‌ها به کار گرفت. بعضی از متن‌ها مانند متون تاریخی غیر از روش توصیفی و تحلیلی، روش

دیگری را بر نمی تابند و پاره ای از متن ها همزمان علاوه بر توصیف و تحلیل، می توان آنها را به شیوه های تفسیری و تأویلی نیز بررسی کرد. هرچه پیچیدگی صوری و محتوایی متن ها بیشتر باشد، امکان استفاده از روش های تفسیری و تأویلی در تبیین آنها نیز افزایش می یابد.

بنابراین، روش هایی که در علوم تجربی کاربرد دارند، در علوم انسانی نمی توانند به خدمت گرفته شوند. زیرا، موضوع روش های علوم تجربی، مواد طبیعی هستند که ثبات و پایداری نسبتاً بالایی دارند و چون موضوع علوم انسانی، خود انسان، اندیشه ها و تعاملات اوست و همه این موارد بالذات اموری سیال هستند، روش های پژوهشی منعطف تری را می طلبند و یا حتی درک امور انسانی، مستلزم نزدیکی و ایجاد ارتباط روانی، از جمله گفتگوی دوسویه پژوهشگر با موضوع تحقیق خود است و تا زمانی که این تعامل بین موضوع و محقق برقرار نشود، نمی توان انتظار داشت حقیقتی کشف و شناخته شود.

به عنوان مثال، «در شعرشناسی و تاریخ ادبیات (و در تاریخ عقاید به طور عموم) و یا حتی تا درجه قابل توجهی در فلسفه زبان هیچ رهیافت دیگری امکان پذیر نیست. حتی بی روح ترین و خشک ترین نوع اثبات گرایی (Positivism) قادر نیست با سخن به طور خنثی، آن گونه که گویی با یک شیء روبه روست، مواجه شود؛ زیرا ناچار باید نه تنها درباره سخن، بلکه با سخن به منظور دریافت معنا و دلالت عقیدتی آن به گفتگو درآید. این معنا از رهگذر شکلی از فهم گفتگویی که مشتمل بر ارزیابی و پاسخ گری است، قابل دستیابی است.» (تودوروف، ۱۳۹۱: ۳۳) روش های پژوهش در علوم انسانی -توصیف، تحلیل، تفسیر و تأویل- بیش از روش های علوم طبیعی، به امور پیشینه ای که به طور کلی می توان از آن به سنت تعبیر کرد، وابسته هستند. به عبارت دیگر، محقق علوم انسانی تنها از منظر شخصی خود، موضوعات پژوهشی را بررسی نمی کند و هر رویکرد و نگرشی که انتخاب می کند، مبتنی بر افق های دانشی است که سنت در اختیار او قرار می دهد. به عنوان نمونه، در تأویل یک شعر عارفانه از حافظ یا مولانا، محقق از مجموعه دانش ها و دریافت هایی بهره می گیرد که پیش از وی سایر پژوهشگران ادبی مطرح کرده اند. به همین دلیل، گفته می شود «هر تأویل به عناصری از پیش موجود و از پیش تعیین شده وابسته است. تأویل به این اعتبار به سنت، به تأویل های گذشته و به داوری ها و پیش داوری های گذشته گره می خورد.» (احمدی، ۱۳۸۲: ۴۰۷)